



سنت، آمیزه ای از دین و فلسفه

• رضا غلامی

اشاره‌ای به جلد و صفحه آنها در پاورقی نرفته است. برای نمونه به صفحه‌های ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۸ و ۱۶۹ مراجعه شود.

۶- نویسنده محترم و اندیشمند کتاب بر آن است که واژه قلندر و مفهوم آن برگرفته از کیش بودایی است (به صفحه ۱۵۷ کتاب مراجعه شود) اما هیچ دلیل و شاهد لغوی و زبان‌شناسی و تاریخی و... برای آن نمی‌آورد.

۷- در صفحه ۱۶۳ از حسن بن محمد بن محمد بن قلادن نام برده شده است. که قلادن اشتباه چاپی است و صحیح آن قلاوون است.

۹- کاستی دیگر کتاب فهرست مآخذ پایانی آن است.

همچنین در نمایه کتاب، نام اشخاص در صفحه‌های بسیاری به احتمال قریب به یقین سهواً فهرست نشده است. مانند نام ابن بابویه در نمایه که علاوه بر صفحه‌های مذکور در صفحه‌های ۱۲۷، ۱۵۰، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۰۹-۲۱۰، ۲۱۹-۲۲۱ کتاب به نام ابن بابویه و شیخ صدوق برمی‌خوریم که ذیل نام او در نمایه نیامده است. و یا نام مسعودی که علاوه بر صفحه‌های مذکور ذیل نام او، صفحه‌های ۱۷۸ و ۱۷۹ از قلم افتاده است.

سخن آخر اینکه مطالعات و پژوهش‌هایی که با نگرش تطبیقی خصوصاً در حوزه دین‌شناسی صورت می‌گیرد، شاید در پاره‌ای موارد حساسیت‌های متدینین جامعه ما را برانگیزد و برآشوبد؛ زیرا باب چنین مطالعاتی هنوز در جامعه ما چنانکه شاید و باید حتی برای اندیشمندان و پژوهشگران گشوده نشده است. حال آن‌که این مطالعات می‌تواند میزان تاثیر و اثر آموزه‌های ادیان را از هم و برهم روشن سازد و تفکر ناب و زلال دینی ما مسلمانان خصوصاً شیعیان را از ناخالصی‌ها بزداید.

این کتاب عمدتاً ترجمه سه مقاله ۱- فلسفه هندی ۲- فلسفه چینی ۳- فلسفه یهودی از دائرةالمعارف فلسفی پل ادوارد است که هر یک توسط یکی از صاحب‌نظران تألیف شده است. این کتاب زمینه ساز آشنایی جامعه علمی ما با فلسفه‌های شرقی است که به اهتمام پژوهشکده فلسفه و کلام مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم منتشر شده است.

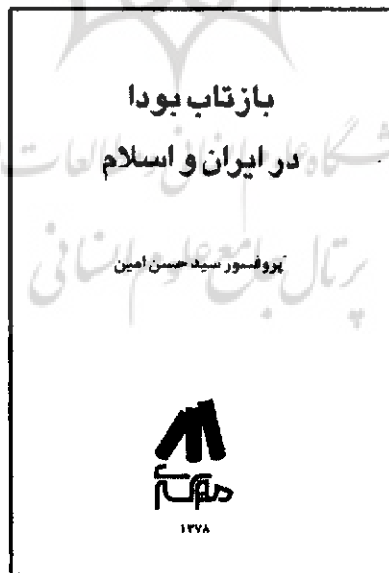
این کتاب با مقدمه مترجم محترم آغاز می‌گردد. در این مقدمه مؤلف نگاهی به فلسفه هندی و فلسفه چینی داشته است که بنحو خلاصه به بخشی از این مقدمه نگاهی خواهیم داشت.

مترجم محترم در مقدمه خود به نکاتی درباره ویژگی‌های اندیشه فلسفی هندی که از کهن‌ترین سنت‌های فکری بشری است اشاره نموده است.

۱- در سنت هندی بین مباحث مربوط به دیدگاه‌های فلسفی و حکمت یا فرزانیگی تفاوت وجود دارد، برای اولی لفظ «درشنه» و برای دو مورد دیگر کلمات «براهماویدیا» (برهمن‌شناسی) و «آتماویدیا» (خودشناسی) استعمال می‌شود که مجموعاً معادل تعبیر «حکمت» در فرهنگ اسلامی است.

۲- آنچه پیش‌تر محققان بدان اعتراف دارند، ارتباط و پیوستگی دین، فلسفه و عرفان در سنت تفکر هندی است، به گونه‌ای که تفکیک این سه و مشخص کردن مرزهای هر کدام در اندیشه هندی به راحتی میسر نیست. تمام مکاتب فکری هند جز در مواردی نادر، به تدریج رنگ دینی به خود گرفته و یا حتی مثل آیین بودا به یک دین تبدیل شده‌اند که این درست برخلاف جریان اندیشه یونانی است.

۳- آمیختگی نظر با عمل که شاید خود نتیجه خصوصیات فوق باشد، از دیگر جنبه‌های تفکر هندی است؛ زیرا در اندیشه آن‌ها «حقیقت، فی نفسه ارزشمند نیست، بدلیل نقش‌رهایی بخش آن است که ارزشمند می‌شود. زیرا شناخت حقیقت به انسان کمک می‌کند تا خود را رها سازد. هدف اعلائی فرزانه هندی دست‌یابی



بازتاب اسطوره بودا در ایران و اسلام

سید حسن امین

امیرکسری، چاپ اول ۱۳۷۸



به حقیقت نیست، رهایی است؛ فتح آزادی مطلق است. به عبارت دیگر، فلسفه صرفاً مجموعه‌ای از مباحث نظری برای ارضای حس کنجکاو بشر نیست، بلکه

تلاشی فکری است که در مسیر نجات و رستگاری انسان به کار می‌آید.

در ادامه مترجم محترم جنبه‌های دیگر تفکر هندی را مورد اشاره قرار داده است که عبارتست از: حس تقاهم و تحقّل در بین جریانات مختلف فکری و فلسفی و عدم تعارض بین آنها، «تولرانس» دینی و نیز قدرت خوب شکفت‌انگیز اندیشه‌ها و کیش‌های متنوع در سنت هندی که از خصوصیات بارز و منحصر بفرد فکر و فرهنگ هندی است. به نحوی که می‌توان در میان این فلسفه‌ها، طیفی از گرایش‌های مختلف، مشتمل بر بی‌خدایی و ماده‌گرایی مکتب «چارواکه» چند خدایی، یکتاپرستی و وحدت وجود عمیق و لطیف «شنکره» را ملاحظه کرد.

همچنین در ادامه مترجم به تقسیم‌بندی مجموعه مکاتب فکری و فلسفی هند به دو دسته کلی اشاره کرده است. دسته اول: مکاتب آستیکه یا سنت‌گرا که شش مکتب «نیایه»، «وایشیشیکه»، «یوگا»، «سانکهایه»، «میمانسا»، «ودانت» را شامل هستند، که به حقانیت و مرجعیت آسمانی کتاب‌های «ودا» معترف‌اند و بدون چون و چرا خود را تابع آن‌ها دانسته و از آن‌ها پیروی می‌کنند.

دسته دوم: مکاتب ناستیکه یا غیر سنت‌گرا که سه مکتب «بودا»، «جین» و «چارواکه» هستند، بر خلاف مکاتب فوق منزلت آسمانی و وداها را منکرند.

از نظر مترجم علی‌رغم تنوع بینشها و نگرشها مکاتب هندی مقصد واحدی را دنبال می‌کنند که از نظر برخی از محققان این اصول و مقاصد مشترک عبارتند از:

۱- اعتقاد به «کرمه» (باز پیدایی)

۲- رهایی

۳- اعتقاد به وجود یک گوهر ثابت

۴- آموزه ادوار جهانی

در ادامه نگاه به فلسفه هندی مترجم محترم به نحو اجمال به بررسی مکاتب هندی پرداخته است.

در بخش دوم مقدمه، مترجم نگاهی اجمالی به فلسفه چینی نیز داشته است که نظر خوانندگان محترم را به خلاصه بخشی از آن جلب می‌کنیم:

مترجم می‌نویسد: ویژگی کلی اندیشه چینی، که

نظر اکثر محققان را به خود جلب کرده است، تعلق خاطر آن به سیاست و ادبیات و هنرهای زیبا و بیش از همه، اخلاق و روابط اجتماعی به جای مباحث مابعدالطبیعی بود؛ البته آیین «داوویی» در این میان یک استثناست، بدین لحاظ ذهن و دل چینی به جای آن که در اندیشه خدا و سایر موضوعات و مفاهیم دینی و متافیزیکی بوده باشد، پیش‌تر معطوف به انسان در مقام عضوی از اجتماع و جزئی از طبیعت بوده و در اندیشه هماهنگی بین این سه به سر برده است، و در یک کلام بیش از آن که آخروی باشد، دنیوی بوده است. ما بعدالطبیعی‌ترین جنبه این اندیشه، که هسته مرکزی برخی مکاتب چینی، مثل مکتب دائو را تشکیل می‌دهد، پرداختن به دائو است که به معنای راه است و تفاسیر متعددی از آن به عمل آمده و تلقی عمومی از آن عبارت است از: روال کلی، سنت و قانون عام حاکم بر طبیعت و هستی.

مترجم در این بخش از مقدمه خود ادامه می‌دهد: دو کرانه اصلی تفکر فلسفی چینی، اندیشه کنفوسیوسی و تفکر دائویی است که اولی انسان‌گرا و زمینی است و دومی عرفانی و آن جهانی، و تعارض پرسابقه بین این دو جریان، نوعی تعادل را در اندیشه چینی موجب شده است. این دو مکتب به ضمیمه دو مکتب «موزه و قانون» مهم‌ترین مکاتب فلسفی چین باستان به شمار می‌روند که مهم‌ترین فیلسوفان آن دوره، نمایندگان این مکاتب هستند. مثل: کنفوسیوس، منیسوس، لائوزه، جوانگ زه، یانگ جو، موزه، سیون زه و هان نی زه. در ادامه مترجم به توضیح چهار مکتب فوق پرداخته‌اند.

□□□

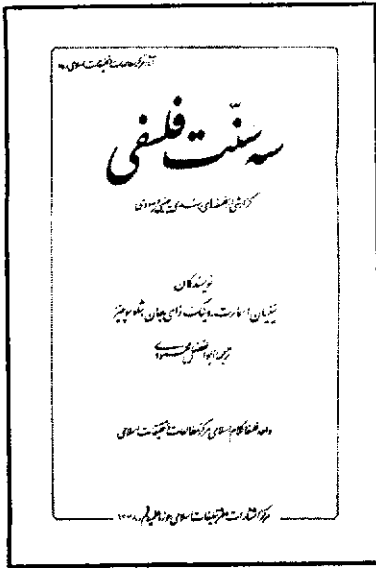
حال بعد از معرفی مقدمه مترجم به سراغ بخشهای مختلف این کتاب خواهیم رفت. اولین بخش این کتاب درباره فلسفه هندی است که به قلم نینیان اسمارت به رشته تحریر درآمده است.

در ابتدای این بخش اسمارت استعمال کلمه «دژشنه» (به معنای مشاهده) را برای یک نظام مابعدالطبیعی، گویای دو خصیصه عام فلسفه هندی دانسته است.

۱- این فلسفه، از گذشته‌ای کاملاً دور، در برخی از نظام‌های سنتی، تبلور یافته است.

۲- این نظام بر نجات‌شناسی یا الهیات تکیه دارند و فرض بر آن است که به بینشی از جهان می‌انجامند که مستلزم تجربه دینی و یا عرفانی است.

او ادامه می‌دهد که تسلط دین بر فلسفه در سراسر دوران تفکر کلاسیک و میانه هند، رسماً در این نظریه سنتی تصدیق شده است که هدفی غایی فلسفه، «مکشه» یا رهایی است. این تسلط به این معنی هم هست که فهم ادله‌ای که برای ساخت «دژشنه»ها یا دیدگاه‌های مختلف می‌بایست در صورت‌گوناگون تجربیات دینی و تمایلات کلامی یافت شود، لازم است.



سه سنت فلسفی

نینیان اسمارت، وین زای چای و شلو مو پینز

ابوالفضل محمودی

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول



با وجود این، گرایش‌های طبیعت‌گرایانه و ماده‌گرایانه در تفکر هندی موجود بوده و هست و اگر چه ممکن است عوامل دینی، بیش‌تر مبین جنبه‌های محوری «درشنه»ها باشند؛ اما عوامل مؤثر دیگری نیز (همانند عوامل ماقبل علمی و معرفت‌شناختی) در ساختار آن‌ها وجود دارند. به علاوه، در جریان تأثیر متقابل دیدگاه‌ها در یکدیگر، گسترش قابل ملاحظه‌ای در احتجاج فلسفی و پیش‌رفتی در منطق، حاصل شده است؛ از همین رو مؤلف در ابتدای این فصل به توصیف خاستگاه و ساختار نظام‌های مابعدالطبیعی عمده پرداخته و آن‌گاه به توصیف دلایل و نظریاتی می‌پردازد که در مورد برخی عناوین کلیدی فلسفی عرضه شده است و سرانجام پیش‌رفت‌های فلسفه هندی جدید را توضیح داده است.

در ادامه مؤلف در راستای تبیین تاریخ و تبلور اولیه دیدگاه‌های هندی می‌نویسد: به دلیل جهت‌گیری دینی اغلب فلسفه‌های هندی، این دیدگاه‌ها معمولاً برحسب تأیید و یا عدم تأیید اعتبار متون «ودا»، به دو دسته سنتی و غیرسنتی، طبقه‌بندی شده‌اند. از میان این متون مقدس هندو و یا سنتی، از حیث سبک و سیاق، مابعدالطبیعی‌ترین و منظم‌ترین آن‌ها «آپه‌نیشدا»ها هستند؛ اما رشته‌های گوناگونی از تفکرات در آن‌ها مطرح شده است که غالباً متعارض می‌نمایند. این تنوع اندیشه، آزادی عمل قابل توجهی را در تفسیر این متون، رواداشته است، به طوری که سنت‌گرایی متن‌گرایانه به یک دیدگاه واحد، رهنمون نشده است و از این‌رو، علمای مابعدالطبیعی هندو در التزامشان [به این منابع] طیفی را از مطلق‌گرایی و خداآوری دینی تا الحاد و بی‌خدایی را تشکیل می‌دهند. در رأس مکاتب غیرسنتی دو مکتب «بودیزم و جینیزم» قرار دارند که به کتب مقدس خاص خودشان که برخی از آنها از جهت روش کار به نحو چشم‌گیری فلسفی و استدلالی هستند - و نیز به ماده‌گرایی - مکتب چاروکه - نظر دارند. مؤلف معتقد است: ماده‌گرایی در ابتداء رشد خوبی داشت ولی به دلایلی چند از ادامه حیات به عنوان یک دیدگاه سنتی ناکام ماند، از این‌رو، در متون جامع به ندرت اثری از آن به چشم می‌خورد.

بخشهای مختلف این فصل عبارتند از:

- سانکھییه و یوگا، اتمیزم نیایه - وایشیشیکه - ماده‌گرایی - میمانسا - و دانته و مکاتب دیگر -

جینیزم - بودیزم - تحلیل دیدگاه‌های اصلی - دلایل اثبات وجود خدا - استدلال‌هایی در مورد نفس و آگاهی - علیت - فلسفه ارزش دوران جدید.

دومین بخش این کتاب فلسفه چینی نوشته وینگ زای جان است. در ابتداء مؤلف به چهار دوره از دورانی که فلسفه چینی در ۲۵۰۰ سال تکامل خود پشت سر گذارده است اشاره می‌کند. او در این باره می‌نویسد: دوره باستان (تا ۲۲۱ ق. م) یعنی دورانی که به اصطلاح «صد مکتب» رقابت می‌کردند؛ دوره میانه (۲۲۱ ق. م تا ۹۶۰ م)، یعنی دورانی که مکتب کنفوسیوسی در حوزه‌های اجتماعی و سیاسی تفوق یافت تا زمانی که در حوزه فلسفه ابتدا به وسیله مکتب نو - دائویی و سپس بوسیله مکتب بودائی، تحت الشعاع قرار گرفت؛ دوره جدید (۹۶۰ - ۱۹۰۰ م) دورانی که مکتب نوکنفوسیوسی، فلسفه بلامنازع بود، هر چند به هیچ وجه، در درون خود بی‌تفاوت و بدون اختلاف نبود؛ و دوره معاصر (از ۱۹۱۲ به بعد) دورانی که مکتب نوکنفوسیوسی روبه زوال نهاد و با فلسفه غربی چالش پیدا کرد، ابتداء تسلیم آن شد و سپس نیروی تازه‌ای یافت و تجدید بنا گردید، اما در اواسط قرن به وسیله مارکسیسم از توان افتاد.

در ادامه مؤلف به هر دوران به صورت مستقل پرداخته و مکاتب هر یک را تشریح نموده است. مؤلف درباره دوره باستان نوشته است: صد مکتب که فلاحان متفرد، سیاسی‌ها، سیاست‌گذاران نظامی و دیگر

متفکران مستقل را شامل می‌شد، یک وجه اشتراک داشتند و آن اینکه انسان، هم در مقام یک فرد و هم به صورت عضوی از جامعه، دغدغه اساسی آنها بود، عنصر انسان‌گرایانه از زمان‌های قدیم، وجهه غالب و خصیصه همه مکاتب بود. مشهورترین این مکاتب «کنفوسیوسی»ها، «دائویی»ها، «مووی»ها، «منطقیان» مکتب «یین یانگ» و قانون‌گراها بودند.

دوره دیگری که در این بخش بدان پرداخته شده دوره میانه است، مؤلف درباره این دوره می‌گوید: قانون‌گراها در دوره دودمان چین با قدرت تمام حکومت کردند و به هیچ مکتب دیگر اجازه فعالیت ندادند. اما مکاتب دیگر نیز به هیچ‌وجه به طور کامل از صحنه غایب نبودند، هنگامی که این دودمان بوسیله دودمان‌هان در سال ۲۰۶ ق. م سرنگون شد، بعضی از این مکاتب، حیاتی دوباره یافتند و بوسیله آنها جریان فکری مخالف به راه افتاد. نتیجه این امر بوجود آمدن

یک جنبش [فکری] تلفیقی بود.

مکاتبی که در خصوص این دوره در این بخش تشریح شده‌اند عبارتند از: مکتب کنفوسیوسی تلفیقی، مکتب نودائویی و مکتب بودا.

□□□

دوره سوم، دوران جدید یا نوکنفوسیوسی است. درباره این دوره نیز نظرات آن را به نظرات مؤلف جلب می‌کنیم:

گسترش وسیع «چان» و جذابیت مابعدالطبیعه «هوئی - یوان» و «دیوان - رای»، همین طور علم‌النفس چان، ترکیبی را بوجود آورد که کنفوسیوسی‌ها را از خواب طولانی بیدار کرد. در درون خود مکتب کنفوسیوس، قرن‌ها مساعی [دانشوران] منحصر به مطالعه متون و تألیف‌های فحیم و پرشاخ و برگ [مغلق] بود. پس از مدت‌ها تأخیر، اکنون واکنش آغاز شده بود در نتیجه در سالهای اول سلسله سونگ (۹۶۰ - ۱۲۷۹) کنفوسیوسی‌ها مسائل جدیدی را مطرح و تلاش کردند تا راه حل‌های آن‌ها را بیابند. با توجه به اینکه «کتاب تغییرات» در طول اعصار از نفوذ فوق‌العاده‌ای برخوردار گشته بود، طبیعتاً کنفوسیوسی‌ها برای گرفتن الهام و کسب حمایت، به آن رجوع کردند اما به جای آنکه همانند دائویی‌ها این کتاب را برای پیش‌گویی به کار گیرند از آن برای مطالعه سرشت و سرنوشت انسان، بر اساس اصل استفاده کردند. سرانجام این حرکت جدید به نام مکتب «سرشت و اصل» (سینگ - لی - سیوه ویا به انگلیسی "Neo - Confucianism") [مکتب نوکنفوسیوسی] معروف شد. مکاتبی که در این دوره در این کتاب تشریح شده است عبارتند از: مکتب نوکنفوسیوسی خردگرایانه و مکتب نوکنفوسیوسی ایدئالیستی.

دوره چهارم و آخرین دوره، دوران معاصر (از ۱۹۱۲) است. مؤلف در این باره می‌نویسد: در چین قرن بیستم فلسفه حقیقتاً در آشفستگی و سردرگمی به سر می‌برد، اما به وضوح می‌توان گرایش‌هایی را در آن مشاهده کرد. مقدم بر همه آنها، فلسفه‌های وارداتی غربی قرار دارد در سه دهه اول داروین، ارنست هیکل، نیچه، شوپنهاور، برگسون، کانت، دکارت، جیمز، دیویی، مارکس و دیگران، هر کدام با حامیان خود مطرح شدند. از بین این‌ها جیمز و دیویی، بیشترین نفوذ را داشتند؛ زیرا هویش رهبر انقلاب روشنفکری از پراگماتیسم حمایت می‌کرد. با وجود این، تنها مارکسیسم، قدرت‌مند باقی ماند و به فلسفه حکومت مستقر، تبدیل شد.

مؤلف ادامه می‌دهد: هم آئین کنفوسیوس و هم آیین بودا پس از یک دوره طولانی زوال و انحطاط، تحت تأثیر فلسفه غربی، حیاتی دوباره یافتند. سه تن از متفکرانی که در تحول فلسفه چینی در دوران معاصر نقش داشته و فلسفه‌هایی جامع و معقول را بوجود آوردند در انتهای این بخش معرفی شده‌اند که عبارتند از: فونگ یو - لان، سیونگ ش - لی چانگ تونگ - سون.

□□□

بخش سوم و آخر این اثر فلسفه یهودی نوشته شلومو پینز است. پینز این اعتقاد را موجه دانسته است که تاریخ فلسفه یهود در اسکندریه و حدوداً در آغاز تاریخ مسیحی آغاز شده است؛ یعنی هنگامی که اولین تلاش قابل توجه انجام گرفت تا مفاهیم و روشهای فلسفه یونانی برای سازش یافتن با واقعیاتی (یعنی تاریخ یهود آن گونه که در سنت دینی و وحی کتاب مقدس تفسیر شده) که از نظر فلسفی کاملاً عجیب و غیر عادی بودند، مورد استفاده قرار گیرند.

مؤلف مقاله خود را به این صورت بخش بندی کرده است: دوران یونانی مابی، قرون میانه، اواخر دوره میانه دوران جدید و معاصر.

در دوران یونانی مابی، تلاش برای به کارگیری مفاهیم فلسفی یونانی به نفع اعتقادات یهودی، به وسیله فیلون یهودی (حدود ۲۰ ق.م - ۴۰ ب.م) انجام گرفت. مؤلف کار اصلی فیلون در طول حیاتش را «هرمنوتیک» می‌داند. از نظر مؤلف فیلون مفاهیم یهودی را در قالب‌های فلسفی یونانی قرار داده و با این کار برای آن اعتبار عقلانی (و یا فرهنگی) فراهم آورد و از سوی دیگر، نشان داد که از دیدگاه یهودیت، بسیاری از عقاید یونانی بی‌نقص است و آن‌ها را می‌توان با آموزه‌های یهودی خود فیلون و با معنای تمثیلی متون کتاب مقدس سازگار تلقی نمود. او به دو مرجع استناد جست: سنت دینی یهود و فلسفه یونانی. مؤلف ادامه می‌دهد: می‌توان تا حد نسبتاً معقولی استدلال کرد که فیلون در نکات محوری تفکرات خود، همانند تصورث از لوگوس، مفاهیم فلسفی را برای زرق و برق بخشیدن به عقاید اساساً غیر فلسفی به کار برده است. یکی از کارکردهای اصلی لوگوس از نظر فیلون، این بود که به عنوان واسطه‌ای بین خدای متعال ناشناختنی و جهان به کار رود. مؤلف درباره فیلون می‌نویسد: رویکرد فیلون، شیوه تفسیر او طریقه تفکر او و همین طور برخی تصورات وی و مهم‌تر از همه اندیشه لوگوس، تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر اندیشه مسیحیت اولیه بر جای نهاد، که با تأثیر [اندک] آن بر تفکر یهودی به هیچ وجه قابل مقایسه نبود. بعدها در قرون وسطا شناخت فیلون در بین یهودیان یا خیلی جزئی بود و یا در غالب موارد اصلاً وجود نداشت.

و اما گذشته از دوران‌های دیگر که در این بخش بدان پرداخته شده، مناسب دیدم که به دوران جدید و معاصر از نظر مؤلف نگاهی داشته باشم مؤلف می‌نویسد: اخراج یهودیان از اسپانیا و پرتغال، مرکز جدیدی را برای تفکر یهودی، یعنی هلند بوجود آورد. بسیاری از تبعیدیان یهود آن جا را موطنی جدید و امن یافتند.

مؤلف ادامه می‌دهد: داکوستا و اسپینوزا، هر دو بر ضد سخت‌کیشی یهودی شوریدند. یوریل داکوستا از پرتغال به آمستردام رفت... ضدیت وی با یهودیت

سخت‌کیش که او در آمستردام با آنها مواجه بود تا حد زیادی مشخص‌کننده موضع فلسفی‌اش بوده است. او با این واقعیت مواجه شد که احکام، آن طور که معاصران او آن را تفسیر می‌کردند، با متن تورات منطبق نبوده و برای اثبات نظر خود نظریاتی تنظیم کرد... او سرانجام به این نتیجه رسید که نفس، روح حیات بخش است که در خون قرار می‌گیرد و با مرگ بدن، می‌میرد و از این حیث هیچ تفاوتی بین نفس انسان و حیوان وجود ندارد. او بر آن بود که اعتقاد به نامیرایی نفس، نتایج شوم بسیاری داشته است؛ زیرا انسان را به اختیار کردن شیوه‌های مرتاضانه در زندگی و حتی طلب مرگ می‌کشاند.

اسپینوزا، مندلسون، فورمشنجر، هریش، کروچمال، اشتاین‌هایم، روزن تسوایک و بوپر سایر متفکرانی هستند که نظریات آنها در دوران جدید و معاصر فلسفه یهودی بدان اشاره مختصری شده است.

در این بین بررسی مختصر نظرات اسپینوزا بویژه در رساله او در باب الهیات و سیاست از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. نظر او درباره نبوت، نقد یهودیت و دین جامع مواردی است که در این بخش مدنظر مؤلف قرار گرفته است.

قابل ذکر است در آخر هر سه بخش این کتاب بخشی نیز به کتابشناسی اختصاص یافته است.

